


نوع مقاله: پژوهشی

## مبانی انسان‌شناسی سبک زندگی زن مدرن

فاطمه معصومی / کارشناس ارشد فلسفه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم

f.masumykar@gmail.com  orcid.org/0009-0001-0982-4781 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۸ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۷

### چکیده

با توجه به آنکه براساس عقاید، مبانی و ارزش‌های جوامع و فرهنگ‌های مختلف، اشکال متنوعی از سبک زندگی به وجود می‌آید. جامعه مدرن نیز پیرامون برخی مفاهیم بنیادین و ارزش‌های پیرامونی آن سبک خاصی از زندگی را شکل داده که بعضاً مغایر با اصول اسلامی است. یکی از راه‌های مواجهه مناسب با این پدیده، شناخت و اشراف نسبت به این مبانی و نحوه تأثیرگذاری آن بر زندگی روزمره زنان است که این پژوهش به این موضوع پرداخته است. روش به کار گرفته شده در این تحقیق تحلیلی - منطقی است، که اطلاعات آن به شیوه کتابخانه‌ای و از طریق فیش برداری، جمع‌آوری شده است، و با استفاده از دلالت‌های عقلی به اثبات فلسفی این امر پرداخته شده که سبک زندگی زنان مدرن که با محوریت سلیقه شخصی و مصرف‌نمایی و شاخصه‌هایی چون آندروژنی (دوجنسیتی) بودن و سیالیت است، چه ارتباطی با نوع نگاه تمدن غرب به انسان و جنس زن دارد. در نهایت مشخص شد که تمامی این موارد براساس سه مبنای اومانیزم، تطورگرایی و انسان‌شناسی فرهنگی قابل تحلیل و فهم است. چنانچه اعتقاد به اومانیزم، منجر به شکل‌گیری سبک زندگی‌ای مبتنی بر مصرف‌نمایی شده، و انسان‌شناسی فرهنگی بازتابندگی و انتخاب‌های مبتنی بر سلیقه شخصی را شکل می‌دهد و تطورگرایی موجب گسترش پدیده مدرگرایی و همچنین برتری یافتن نقش‌ها و شاخصه‌های مردانه خواهد شد. در نتیجه زنان به دنبال انکار و سرکوب ویژگی‌های فطری‌شان خواهان شبیه شدن به مردان هستند.

**کلیدواژه‌ها:** انسان‌شناسی، مبانی سبک زندگی، زن مدرن، سبک زندگی.

تمام جوامع بشری در طول تاریخ براساس جهان‌بینی‌های مختلف، سبک‌های متفاوتی از زندگی را پدید آورده‌اند و از الگوهای رفتاری متناسب با شاخص‌های فرهنگی خود برخوردار بوده‌اند. سبک زندگی، بخش متغیر و جاری فرهنگ است که همواره در چارچوب بخش ثابت فرهنگ، یعنی ارزش‌ها، آرمان‌ها و باورهای نهادینه‌شده در جامعه پدید می‌آید. همچنین میان سبک زندگی و مبانی حاکم بر آن، نوعی رابطه رفت‌وبرگشتی وجود دارد؛ همان‌طور که تغییر در مبانی، موجب شکل‌گیری نوع خاصی از سبک زندگی می‌شود، تغییر در سبک زندگی نیز به‌مرور زمان منجر به پذیرش جهان‌بینی خاصی می‌گردد. به‌همین علت افراد با پذیرش سبک خاصی از زندگی، بدون توجه به مبانی فلسفی و نظری پشتیبان آن، به‌تدریج جهان‌بینی و افکارشان را متناسب با آن شکل می‌دهند.

جوامع مدرن نیز متناسب با اقتضائات خاص خود، الگوهای خاصی را برای زندگی و رفتار ارائه کرده است که خاستگاه آن، فرهنگ سکولار غرب است که با تشدید فرایند جهانی‌شدن، این نوع سبک زندگی و به دنبال آن افکار و جهان‌بینی پشتیبان آن در جوامع دیگر نیز در حال گسترش است. روشن است که پذیرش منفعلانه این‌گونه الگوهای رفتاری برای جوامع مسلمان، که خود در پرتو آموزه‌های اسلامی توانایی تعریف و ترسیم سبک زندگی دینی را دارند، شایسته نیست و این جوامع باید متناسب با اقتضائات فرهنگ دینی خود، به سبک زندگی اسلامی روی آورند. لذا مواجهه برنامه‌ریزی‌شده با پدیده سبک زندگی مدرن، امری حیاتی است.

حال با توجه به وجود رابطه دیالکتیکی میان سبک زندگی و مبانی آن، اگر روشن شود که هریک از شاخصه‌های سبک زندگی انسان مدرن، براساس چه نوع مبانی‌ای شکل گرفته است، می‌توان مواجهه مناسب‌تر و منطقی‌تری با آن داشت؛ لذا این پژوهش به دنبال کشف این مسئله است که سبک زندگی مدرن براساس چه نوع مبانی انسان‌شناسانه‌ای پدید آمده است. اما با توجه به اینکه زنان جایگاهی مهم در تحکیم بنیان خانواده و نقش محوری در تربیت فرزند و نسل آینده جامعه دارند، سبک زندگی آنان و بررسی ابعاد خاص آن اهمیتی مضاعف می‌یابد. لذا این پژوهش بررسی سبک زندگی زنان را به‌طور خاص مورد اهتمام خود قرار داده است.

بدین منظور ابتدا، کیفیت و شاخصه‌های سبک زندگی زن مدرن شناسایی شده و سپس گزارشی از مبانی انسان‌شناسی غرب ارائه شده و در ادامه سعی در کشف ارتباط میان آنان شده است؛ به‌طوری‌که مشخص شود پذیرش و جریان هریک از این مبانی به چه نحو موجب شکل‌گیری هریک از شاخصه‌های سبک زندگی زن مدرن می‌شود.

## ۱. پیشینه بحث

کتاب *سبک زندگی* (چنی، ۱۳۸۲) از جمله پژوهش‌هایی است که به موضوع سبک زندگی به طور مبنایی پرداخته است. نویسنده در این کتاب ادعا می‌کند که پدیده جدیدی تحت عنوان سبک زندگی مدرن شکل گرفته که

شاخصه جوامع جدید است و معیار هویت‌یابی انسان مدرن قرار گرفته است. وی طی فصل‌های مختلف کتاب به اثبات این ادعا و کیفیت این ارتباط می‌پردازد؛ هرچند مضمون این کتاب با موضوع این پژوهش مرتبط است؛ اما هدف اصلی کار شناسایی و واکاوی مبانی‌ای که موجب ارتباط میان سبک زندگی و هویت بوده، نمی‌باشد؛ از این جهت با کاری که در این پژوهش به دنبال آن هستیم، متمایز است.

از دیگر کتب مرتبط با این پژوهش، کتاب **دین و سبک زندگی** (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۷) است که نویسنده در ابتدا به تعریف مبسوطی از سبک زندگی و شاخصه‌های آن در ادبیات علوم اجتماعی پرداخته است؛ وی در ادامه با استفاده از روش پیمایش، سعی در بررسی ارتباط میان دین و الگوی سبک زندگی و کشف سبک زندگی موجود در هیئات مذهبی نموده است. چنان‌که مشخص است، این کار از سنخ کارهای علوم اجتماعی بوده و فاقد تأمل فلسفی و نگاه انتقادی نسبت به مفهوم سبک زندگی است. در این تحقیق از سبک زندگی به‌مثابه ابزاری مفهومی برای سنجش جامعه استفاده شده است؛ درحالی‌که قصد ما شناسایی مبانی نظری‌ای است که پدیده سبک زندگی را به‌شکل نوین آن هدایت کرده است.

درباره مسئله مبانی سبک زندگی اسلامی نیز پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله کتاب **مبانی سبک زندگی اسلامی** (فعالی، ۱۳۹۷)، که هرچند پدیده سبک زندگی را از زاویه زیرساخت‌ها و مبانی جهت‌دهنده آن مدنظر قرار می‌دهد؛ اما بیشتر مرتبط با آموزه‌های تجویزی اسلام است تا بررسی واقعیت عینی سبک زندگی مسلمانان. این پژوهش نیز پدیده سبک زندگی را از منظر مبانی مدنظر قرار می‌دهد؛ اما درصدد کشف رابطه میان مبانی انسان‌شناسی غرب و سبک زندگی عینی زنان جامعه مدرن است تا زمینه را برای مواجهه‌ای منطقی در برابر سبک زندگی‌ای که مدرنیته برای زنان جامعه ما به سوغات آورده، فراهم آورد.

کتاب **زن بودن** (گران، ۱۴۰۱)، نیز به طور خاص به چگونگی زندگی زنان جامعه‌ی مدرن معاصر و دور شدن آنان از فطرت طبیعی خود پرداخته است. نویسنده در این کتاب با تأکید بر نقش ابزاری زن در کشورهای سرمایه‌داری، جریان‌های فمینیستی و شعارهای انقلاب جنسی را نقد می‌کند و سعی می‌کند تأثیر این جریان‌ها بر روح و روان زن و فروپاشی خانواده‌ها را نشان دهد. این اثر هرچند در تبیین شاخصه سبک زندگی زن مدرن به‌خوبی عمل کرده، اما بیشتر رویکردی روانشناختی داشته و توجهی به مبانی نظری و فلسفی‌ای که موجب پدید آمدن این وضعیت شده نداشته است. درحالی‌که این مقاله به دنبال این امر است.

در نهایت می‌توان گفت که در رابطه با موضوع انسان‌شناسی و همچنین پیرامون مسئله سبک زندگی و زندگی روزمره زنان مدرن، پژوهش‌های فراوانی تدوین شده است؛ اما مشخصاً مبانی انسان‌شناسی سبک زندگی زن مدرن مورد بررسی قرار نگرفته است.

## ۲. چارچوب نظری

این مقاله بر این مبنای نظری استوار است که واقعیت اجتماعی دارای سطوحی مختلف بوده که با یکدیگر رابطه متقابل دارند:

- سطحی که در نگاه اول قابل مشاهده است (مانند شاخصه‌های ظاهری سبک زندگی از قبیل نوع مصرف، اوقات فراغت و...):

- سطحی که کمتر آشکار است و باید کشف شود (مانند زمینه‌های اجتماعی):

- سطح شالوده‌ای و مبنایی که نوعی قدرت تبیین‌کنندگی نسبت به لایه‌های رویین دارد (کرایب، ۱۳۹۱، ص ۱۸۳).

به عبارت دیگر هر نوع مبنای هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و... (سطوح مبنایی) نظریه مختص به خود را به وجود می‌آورد (ر.ک: کرایب و بتون، ۱۳۸۹، ص ۳۷-۶۳) و در ادامه، هر نوع نظریه علمی از طریق نظامات اجتماعی و ساختارها (زمینه‌های اجتماعی) در زندگی ما جاری شده و تبدیل به نوعی از سبک زندگی (واقعیت ملموس و قابل مشاهده) می‌شود (ر.ک: پارسانی، ۱۳۹۲ الف).

بنابراین هر نظریه علمی از بنیان‌های فلسفی و معرفتی خاصی ناشی می‌شود و به اقتضای آن نظریه، روش کاربردی خاصی نیز به وجود می‌آید، سپس به اقتضای ساختار درونی آن نظریه، موضوعات خاصی به عنوان عوامل مسلط در تحقق پدیده‌ها معرفی می‌شوند و حوزه‌هایی که از آن عوامل سخن می‌گوید را برجسته می‌کند. بنابراین نظریه علمی هم از جهت مفاهیم و گزاره‌ها، هم از جهت ساختار درونی و منطقی و هم از جهت معرفی عامل یا عواملی به عنوان علت یا علل اصلی، متأثر از مبنای و بنیان‌های فلسفی خاصی است (پارسانی و طالی اردکانی، ۱۳۹۲).

انسان این توانایی را دارد که به سمت هریک از این مبنای و بنیان‌های فلسفی حرکت کرده و به آنها علم پیدا کند، و از میان آنها دست به انتخاب زده و با آن متحد شود و براساس این اتحاد هویت و حقیقت نفس خودش را بسازد. زمانی که گروهی از انسان‌ها به یک معنای واحد علم پیدا کنند و آن را بپذیرند، با یکدیگر ترکیب و متحد می‌شوند، به تدریج جامعه مخصوص به خودشان را تشکیل می‌دهند؛ و تحت اشراف آن مفهوم به عملکردی هماهنگ و خاص هدایت می‌شوند، و سبک زندگی آنها تحت تأثیر آن معنا جهت می‌یابد. معانی عمیق هر فرهنگ در حکم هسته مرکزی آن فرهنگ است، و کنش‌ها، هنجارها، نمادها، سازمان‌ها و ساختارها و تغییر و تحولات درونی آنها، متناسب با آنها به وجود می‌آید. بنابراین وجود تنوع در سبک‌های زندگی محقق شده، نشانگر تفاوت معنای است که هسته فرهنگ را شکل داده است و افراد یک فرهنگ با آن متحد شده‌اند (پارسانی، ۱۳۹۲ ب، ۱۳۹۲، ص ۱۴۴).

بنابراین سبک زندگی زن مدرن نیز در عالم واقع دارای چند سطح است؛ یکی سطح ظاهری قابل‌رویت و دیگری لایه‌های زیرینی که جهت‌دهنده آن هستند. هدف ما کشف لایه‌های زیرین انسان‌شناسانه مربوط به سبک

زندگی زن مدرن است. این نگاه به ما این امکان را می‌دهد که با هر حادثه و سطحی، به طور یکسان برخورد نکنیم و مصالح خود را به گونه‌ای متناسب سازمان‌دهی و طبقه‌بندی کنیم؛ چراکه برخورد با همه جنبه‌ها در یک سطح امکان‌پذیر نیست.

### ۳. روش

در این پژوهش از شیوه تحلیلی - منطقی استفاده شده است که مبتنی بر به‌کارگیری ابزارهای منطقی و رهیافت تحلیلی است، و به تحلیل مبانی، ساختار و لوازم منطقی نظریه‌ها و پدیده‌ها می‌پردازد و با تحلیل منطقی و تأکید بر حجت منطقی و نه مشاهده تجربی به شناخت می‌انجامد. این روش شامل دو مرحله عملیاتی است نخست فهم و سپس نقد (فرامرزقراملکی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۹-۲۵۷).

یکی از طرق فهم و نقد هر نظریه و پدیده‌ای تحلیل مبانی معرفتی آن است، هر گزاره‌ای بر مقدمات و مبانی معرفت‌شناختی، اصول وجودشناختی، مبادی انسان‌شناختی مختلفی استوار است (همان، ص ۲۶۶).

بنابراین با توجه به آنکه سبک زندگی و کنشگری افراد در زندگی روزمره متناسب با مجموعه‌ای از نظریات و الگوهای ساختاری شکل گرفته، و این نظریات خود مبتنی بر یکسری مبانی عمیق و جهان‌بینی نظام‌مند است. به منظور فهم صحیح از سبک زندگی زن مدرن و مواجه درست با آن با روش کتابخانه‌ای و فیش‌برداری به منابع و متون موجود مراجعه شده، و در مرحله اول سبک زندگی زن مدرن و شاخصه‌های آن مورد فهم و بررسی قرار گرفته و پس از آن با استفاده از دلالت‌های عقلی، مبانی انسان‌شناسی مدرن استخراج شده و در آخر به اثبات فلسفی وجود رابطه میان سبک زندگی و مبانی انسان‌شناسی آن پرداخته شده است.

### ۴. بررسی شاخصه‌های سبک زندگی مدرن

«سبک زندگی» در معنای کلی و تحت‌اللفظی آن به معنای «راه و روش و الگوی زندگی» است. این مقاله نیز مبتنی بر همین معناست؛ ولی این واژه در ادبیات علوم اجتماعی بار معنایی بیش از صرف شیوه زندگی دارد و شاخصه‌هایی که برای آن مطرح می‌شود، گویای وضعیت زندگی روزمره انسان مدرن است. بنابراین مفهوم جدید سبک زندگی در ارتباط مستقیم با تحول اندیشه و اجتماع در غرب، فهم می‌شود (فاضلی، ۱۳۸۲، ص ۶۱-۶۴) در این تعریف، سبک زندگی به‌طور دقیق به معنای شیوه مدرن زندگی کردن تعریف می‌شود، و معادل پدیده‌ای ذاتاً مدرن و در قالب عقلانیت ابزاری تعریف می‌شود و آن را به مصادیقی مانند مصرف و اوقات فراغت گره می‌زنند؛ به تعبیری «آن را شکل اجتماعی نوینی می‌دانند که تنها در متن تغییرات فرهنگی مدرن و در نتیجه سیر تحولات جامعه غربی و رشد فرهنگ مصرف‌گرایی قابل درک است» (اباذری و چاوشیان، ۱۳۸۱، به نقل از: گیدنز، ۱۹۹۴؛ بوردیو، ۱۹۸۴؛ فدرستون، ۱۹۸۷ و ۱۹۹۱؛ لش و یوری، ۱۹۸۷). در نتیجه می‌توان لفظ سبک زندگی در فارسی را یک

مشترک لفظی دانست؛ درحالی که در فضای تخصصی علوم اجتماعی، معادل life style و به معنای شیوه مدرن زندگی کردن است؛ در فضای غالب کشور به معنای مطلق شیوه زندگی است که اعم از سبک زندگی مدرن و یا دینی می‌باشد. این دو تعریف در تقابل و تضاد با یکدیگر نیستند؛ بلکه به نوعی تعریف به اعم «سبک زندگی به معنای شیوه عام زندگی بشر که سبک زندگی مدرن نیز یکی از انواع آن است» و تعریف به اخص «سبک زندگی را معادل شیوه زندگی مدرن گرفتن» می‌باشد؛ در هیچ‌یک از این دو معنا وجود رابطه میان شیوه زندگی و مبانی خاص - که فرض اصلی مقاله است - انکار نمی‌شود. نکته دوم آنکه هرچند فرضیه اصلی این نوشتار بر معنای کلی سبک زندگی استوار است؛ ولی ما در اینجا به دنبال بررسی مبانی سبک زندگی مدرن هستیم که این الگوی زندگی، با نظریات اختصاصی life style تطابق دارد؛ بنابراین می‌توان برای دریافت شاخصه‌های سبک زندگی مدرن از نظریات سبک زندگی که در ادبیات علوم اجتماعی مطرح است، استفاده کرد. در واقع سبک زندگی، کیفیت مدرن زندگی کردن را توصیف و تبیین می‌کند.

انسان مدرن بر اثر فقدان حضور تفاوت‌های طبیعی مرسوم در جوامع سنتی و تعاریفی که دین و سنت از انسان و کیستی افراد ارائه می‌داد، برای معرفی خود و خطوط و نقوش کلی تمایز ساخت یافته طبقاتی، به افاده‌فروشی‌ها و مصرف نمادین توسل می‌جوید و سعی دارد تا بدین وسیله برای خود ساختار و الگویی از زندگی پدید آورد. اندیشمندان برای توصیف و تمایز این نوع جدید از الگویی، از سنجه سبک زندگی استفاده کردند که همچون چارچوب‌هایی است که عدم قطعیت‌های نوظهور را کنترل می‌کند و در متن و زمینه خاص مدرنیته قابل درک است (چنی، ۱۳۸۲، ص ۱۰-۲۲). به عبارت دیگر با نبود شاخصه‌های هویت‌یابی سنتی، انسان مدرن به منظور یافتن فردیت برتر (هویت) و شناساندن آن به دیگران، شکل و صورت‌هایی را براساس ذوق و سلیقه خود انتخاب و مصرف می‌کند. این صورت‌ها، الگوی به هم پیوسته‌ای را شکل می‌دهند که همان سبک زندگی نام گرفته است (مه‌دوی کنی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۵، به نقل از: زیمل).

درواقع پدیده سبک زندگی مدرن، همان روش‌هایی است که طبقات و گروه‌های هم‌رتبه «اقتصادی و یا منزلتی» از نوعی زندگی پدید می‌آورند تا معرف الگوی فرهنگی رفتار و مجموعه باورها و جهان‌بینی متمایز آنان باشد. به همین دلیل سبک زندگی مدرن با مفهوم مصرف‌گره خورده است. بنابراین یکی از شاخصه‌های سبک زندگی مدرن آن است که بیش از آنکه بر تولید استوار باشد (چنان که مارکس می‌گفت) بر الگوهای مصرف استوار است (فاضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۸، به نقل از: ویر).

نکته اینجاست که در جامعه مدرن، افراد در انتخاب‌های مصرفی خود با تنوع غامضی از انتخاب‌های ممکن روبه‌رو هستند و این انتخاب‌ها بر اصولی خاص و مبنایی ثابت استوار نیست؛ در نتیجه کاملاً سیال و منعطف و مبتنی بر گرایش‌های سلیقه‌ای و ذوقی است؛ به نحوی که براساس شرایط زودگذر و مصرف کالاهای مد روز، جهت و شکل می‌یابد. در نتیجه از دیگر ویژگی‌های این نوع سبک زندگی، بازتابندگی آن است (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۱۱۹-۱۲۳).

بنابراین سبک زندگی، فعالیت‌های نظام‌مندی است که اصلی‌ترین شاخصه آن انتخاب‌های فرهنگی افراد در عرصه‌های مصرف و فراغت است و هدفش فقط رفع نیازهای جاری انسان مدرن نیست؛ بلکه روایت خاصی را هم که وی برای هویت شخصی خویش به آن نیاز دارد و برگزیده است، در برابر دیگران مجسم می‌سازد، میان اқشار مختلف تمایز ایجاد می‌کند و به صورت نمادین به فرد هویت می‌بخشد (همان، ص ۴۵، به نقل از: بوردیو).

اکنون با توجه به شناخت و تبیینی که از مفهوم انسان (زن مدرن) و سبک زندگی مدرن ارائه شد، زمینه مناسب‌تری فراهم گردید تا شرحی از مبانی انسان‌شناسانه مرتبط با بحث ارائه شده و در نهایت به واکاو و اثبات ارتباط میان سبک زندگی زن مدرن با نظام معنایی انسان‌شناسانه غرب بپردازیم.

## ۵. مبانی انسان‌شناسی

در واکاو ماهیت انسان می‌توان تعاریف انسان را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

الف) پاره‌ای از تعاریف که با معیار سکولار همسو و نزدیک‌ترند، بیشتر به بعد مادی انسان توجه دارند و آن را اصل قرار می‌دهند؛

ب) تعاریفی که مبتنی بر مبانی دینی هستند.

در تلقی دینی از انسان، فصل فراحیوانی در ماهیت او اخذ شده است؛ برخی این فصل را در قدرت تعقل و نطق آدمی و برخی دیگر نیز در توانایی حرکت بشر به سوی خدا و تکامل او می‌دانند؛ ویژگی و فرایندی که در دیگر حیوانات وجود ندارد. این ماهیت و فطرت ویژه، در نوع انسان مشترک بوده، معرف نحوه خاص وجود اوست (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰).

در دسته دوم تعاریف، رکن اصلی انسان را ویژگی حیوانیت او تشکیل می‌دهد. انسان در این نگاه، حیوانی تکامل‌یافته است که ساختار ظاهری و فکری او در طول سالیان متمادی در پی اصل هماهنگ‌سازی با محیط طبیعی تغییر کرده، به صورت کنونی درآمده است. چنین تعریفی مبتنی بر تفکر مادی و همچنین نظریه تکامل داروین است (علی‌تبار فیروزجایی، ۱۳۹۲، به نقل از: کاپلستون، ۱۳۶۶، ج ۹، ص ۲۲۱؛ کبیر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۸ به بعد؛ استراوس، ۱۳۶۵، ص ۵۸؛ رجبی، ۱۳۸۵، ص ۴۲ به بعد).

بنابراین در نگاه غرب، انسان به‌عنوان حیوانی ابزارساز (در رویکردهای مارکسیستی) و یا حیوانی نمادساز (در دیدگاه‌های تفسیری و انتقادی) یا حیوانی آشپز آن‌گونه که *اِستراوس* می‌گوید، یا... مطرح می‌شود که هر دو رویکرد دارای مبدائی داروینی بوده و غایت او نیز این‌دنیایی است.

## ۵-۱. مبانی انسان‌شناسی سبک زندگی مدرن

در این بخش به بررسی مبانی انسان‌شناسانه مرتبط با سبک زندگی زن مدرن پرداخته خواهد شد که شامل سه بخش اومانیسزم، تطورگرایی و انسان فرهنگی است.

## ۱-۱. اومانیسیم

اومانیسیم دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به‌عنوان موجودی معقول و جدا از مقدرات الهیاتی مطرح کرد که برای رسیدن به عزت و کرامت، ناگزیر بود که آموزه‌های دین را نفی کرده و در مقابل به اثبات اصالت خویش بپردازد. یعنی همان اعتقاد به مرکزیت انسان در هستی، بدون در نظر گرفتن حضور و دخالت خداوند و عالم دیگر است. با این رویکرد اندیشمندان غرب یا منکر خدا شدند، یا اگر وجود خداوند را می‌پذیرفتند، امکان شناخت آن را برای بشر انکار کرده، بحث وجدل پیرامون آن را نیز بی‌فایده می‌دانستند؛ در نتیجه مدعی شدند که انسان فقط باید برای انسان زندگی کند؛ زیرا انسان چه بخوهد، چه نخواهد، در دنیا فرو افکنده شده، باید خود را حفظ کند و در این مسیر بر طبیعت استیلا و حاکمیت یابد تا بتواند به حداکثر رفاه و سعادت زمینی برسد. آنان معتقد بودند که انسان به معنای واقعی، خودش خالق خودش است، و باید معیارهای خودش را به وجود آورد، و هدف‌های خودش را تعیین کند، و خودش راه را به‌سوی آنها بگشاید (دیویس، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷).

درواقع غرب پس از انکار آموزه‌های دینی، درگیر بحث‌ها و اختلاف‌نظرهای بسیاری درباره هستی‌شناسی و وجود شد؛ و در عموم این رویکردها، انسان جدید، خود را محور و مدار فهم و تبیین کائنات قرار می‌داد؛ به این معنا که اگر جهانی وجود دارد، برحسب این واقعیت است که من انسان وجود دارم. دکارت از جمله شخصیت‌های مؤثر معاصر غرب، با جمله معروف خود که «من می‌اندیشم؛ پس هستم»، این اصل را پایه‌گذاری کرد که تنها امر غیرقابل تردید، «من متفکر» است؛ که وجود دارد و می‌اندیشد. سیر این اندیشه به‌تدریج این ایده را شکل داد که ماهیت جهان «بژه» را نمی‌توان مستقل از تجربه انسان، آن‌طور که هست، دقیقاً شناخت. این فرایند بعدها تا آنجا پیش رفت که گروهی از متفکران مدرن قائل شدند، که جهان هستی همان چیزی است که انسان می‌اندیشد. بنابراین در انسان‌شناسی سکولار، انسان محور هستی قلمداد می‌شود. این اصل که به انسان‌محوری یا «اومانیسیم» معروف است، از جمله اصول مهم سکولاریسم است.

## ۲-۱.۵. تطورگرایی

با کنار گذاشتن اعتقادات الهیاتی مربوط به منشأ انسان، اندیشه روشنگری راه را برای ظهور اندیشه انسان‌شناسانه تطوری آماده می‌ساخت (فکوهی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۶)؛ یعنی طبقه‌بندی سلسله‌مراتبی نژادها براساس خصوصیات بیولوژیک و باور به نابرابری طبیعی انسان‌ها با احتساب برتری طبیعی انسان «مرد» سفیدپوست اروپایی.

این نظریه با پیروی از نظریات داروینیسیم و تنازع بقا (که در علوم طبیعی آن زمان شایع بود) هم‌خوانی داشته، معتقد به یک سیر پیش‌رونده در عقل و قوای فکری انسان در طول یک خط تاریخی بود؛ تمدن‌ها و اقوام مختلف را در نقاط و رتبه‌های مختلف این خط فرضی معرفی کرده، تمدن غرب را ممتاز جلوه می‌داد؛ به نحوی که مدعی بود دیگر تمدن‌ها باید برای پیشرفت، خود را به تمدن برسانند و به انسان غربی شبیه شوند. این اندیشه درواقع



خودمحوربینی انسان مدرن سفیدپوست را توجیه می‌کرد؛ همچنین پیوند عمیقی میان این نظریات انسان‌شناسی و استعمار وجود داشت؛ زیرا استعمار بدین طریق می‌توانست پروژه خود را به‌عنوان یک پروژه تمدن‌ساز و عمرانی معرفی کند (ر. ک: همان، ص ۱۱۴-۱۲۷).

منطق پشتیبان این فرضیه انسان‌شناسی، درحقیقت همان علم تجربی مدرن بود که مدعی حقیقت‌جویی و برتری بود، تحولات گسترده جوامع اروپایی (ازجمله اختراعات، پیشرفت تکنولوژیک، افزایش جمعیت و اکتشافات بزرگ استعماری) نیز نشانه حقانیت و درستی آن شناخته می‌شد؛ اما با آشکار شدن معایب و کاستی‌های موجود در مبانی علم تجربی مدرن، نظریات انسان‌شناسانه دیگری نیز مطرح شد. عمده این نظریات با انکار نگاه تطورگرایانه، حول محور به رسمیت شناختن فرهنگ‌های مختلف انسانی طرح گردید که به انسان‌شناسی فرهنگی معروف شدند؛ بدین ترتیب که هر جامعه و فرهنگی، شخصیت و انسان خاصی را به‌وجود می‌آورد که جهان‌بینی، ارزش‌ها و برتری‌های خاص خود را دارد و میان این انسان‌ها و فرهنگ‌هایشان تفاوتی وجود ندارد.

### ۳-۱-۵ انسان فرهنگی

براساس این الگوی نظری جدید، کودک نورسیده انسان، هنوز «هستی» نیست؛ بلکه «هست‌شونده‌ای» است که باید در محیط پرورشی خاصی (که مراقبانش فراهم می‌آورند، یعنی همان فرهنگ و جامعه) به هستی فراخوانده شود. نظم جاری امور با پروراندن مفهوم معینی از هستی و تفکیک آن از ناهستی، به ایجاد نوعی قالب مشخص برای شخصیت و وجود او یاری می‌رسانند (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۶۵). درواقع انسان مدرن براساس مبانی فرهنگی و نظام ارزشی خود، هستی‌ای می‌یابد که مدار تعریف واقعیت برای اوست.

با توجه به نسبی‌گرایی معرفتی تفکرات جدید غرب، معیار داوری برای قضاوت میان این فرهنگ‌ها و در ادامه، برای انسان‌های حاصل از این فرهنگ‌ها وجود ندارد؛ پس هیچ مزیت و ارجحیتی رتبی میان هیچ انسانی وجود ندارد. در این نگاه، انسان درحقیقت محور و مرکز خویشتن و همه اشیا و همچنین آفریننده همه ارزش‌ها و حتی ملاک تشخیص خیر و شر است و ورای انسان و عمل او، هیچ ارزش، اخلاق و فضیلتی وجود ندارد (علی‌تبار فیروزجایی، ۱۳۹۲).

بدین ترتیب غرب از دوره روشنگری به بعد با قرار دادن انسان در مرکز شناخت و حتی ساخت واقعیت‌های اجتماعی و طبیعی، زمینه نسبی‌گرایی را در کل اندیشه مدرن پدید آورد. دیدگاه غالب فمینیسم نیز که در دامان همین مبانی رشد کرده بود، مبتنی بر برساخت بودن جهان اجتماعی و حتی جهان طبیعی حول محور اندیشه و ذهنیت انسان است (محمدپور، ۱۳۹۲، ص ۲۹۳).

با توجه به این نگاه انسان‌شناسانه، موضع‌گیری و تحلیل‌های نظری مدرن و به‌ویژه فمینیستی از زن و مرد بودن و سپس تأثیر آن بر سبک زندگی، بیشتر قابل درک می‌گردد.

نکته دیگر آن است که این آموزه انسان‌شناسی را نیز می‌توان ذیل دیدگاه تطوری جانمایی کرد؛ زیرا این اندیشه نیز بعد غیر حیوانی برای انسان قائل نیست و انسان را حیوانی می‌داند که در یک روند به این نقطه رسیده است؛ این در حالی است که «روح» و «فطرت» به‌عنوان عنصر و گوهر اصلی وجود انسان، او را از سایر موجودات متمایز می‌کند؛ یعنی گرچه در نگاه انسان‌شناسی فرهنگی به نوعی وجود انسان بر ماهیت او مقدم دانسته شده است و از این جهت از نگاه‌های دیگر مادی تمایز ویژه‌ای دارد، ولی به‌هر حال انسان را موجودی متمایز از سایر حیوانات نمی‌داند و غیر از نگاه داروینی توجیهی برای برتری او نسبت به سایر حیوانات ندارد.

در حالی که در انسان‌شناسی قرآنی علاوه بر اینکه وجود مادی انسان بر ماهیتش مقدم است، این نکته نیز وجود دارد که انسان حیوان تکامل‌یافته نیست، بلکه انسان موجودی است که تا حدی تعینش به اراده خود او بازمی‌گردد؛ یعنی انسان هم می‌تواند مسیری برای خود برگزیند که او را همچون خوک یا گرگ و به تعبیر قرآن «شر البریه» (بینه: ۶) بسازد، هم می‌تواند در مسیری حرکت کند که اشرف از ملائکه شده و به بیان قرآن «خیر البریه» (بینه: ۷) گردد. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که این تعیین و هستی‌سازی ارادی انسان نسبت به خودش، اگر بدون توجه به آن آرمان و حقیقت اصیل (که جهت‌گیری اصلی انسان را مشخص می‌کند) باشد، دچار نسبی‌گرایی شده و باطل است؛ ولی چون انسانی که چنین ظرفیت بی‌نهایتی در او قرار داده شده است، آرمانی مشخص دارد که جهت تعیین و تشخیص او را مشخص می‌کند؛ هم ظرفیت انسان در تعیین بخشی به خودش پذیرفته شده، هم نسبی‌گرایی از بین می‌رود (ر.ک: سوزنجی، ۱۳۹۹ الف).

## ۲-۵. انسان‌شناسی زن مدرن

با پدید آمدن تحولات سیاسی و اجتماعی جدید و آزادی‌خواهانه در غرب، و با امکان حضور گروه بیشتری از زنان در بازار کار، و آموزش عالی‌تر، فعالان حوزه زنان و به‌طور خاص فمینیست‌ها سعی کرده‌اند تا از درون مبانی فکری و فلسفی مدرن و با استفاده از آنها برای خود نظریه‌سازی کنند. به‌عبارت‌دیگر آنان بیشتر از آنکه نظریه‌های جدیدی را ابداع کرده باشند، کوشیده‌اند تا نظریات مدرن را این بار با مرکزیت زن، بازخوانی و بازنویسی کنند (صادقی فسائی، ۱۳۸۹)؛ نظریاتی که بعدها به صورت یک باور در جامعه نفوذ کرد و مایه هویت‌یابی زن جامعه غربی شد.

چیستی و مختصات زن مدرن خود یکی از ارکان مبنایی است که چرایی و چگونگی سبک زندگی زنان جامعه مدرن را تبیین می‌نماید؛ زیرا تعریفی که یک زن از زنانگی خود ارائه می‌دهد، تأثیری مستقیم بر سبک زندگی انتخابی او دارد.

مهم‌ترین مسئله فلسفی فمینیسم در مورد عالم واقع آن است که زنانگی به‌عنوان یک واقعیت در عالم، چیست و چگونه این وضعیت پدید آمده است. آنان سعی دارند تا پاسخ این پرسش را براساس فلسفه و نظریات تمدنی غرب بیان کنند (باقری، ۱۳۸۲، ص ۷۸). فمینیست‌ها ضمن پذیرش تعاریف کلی اندیشه مدرن درباره چیستی انسان و

زن، اختلاف دیدگاه‌هایی نیز در رابطه با این موضوع دارند. این اختلاف به پارادایم مرجع آنان در درون اندیشه مدرن بازمی‌گردد؛ در اینجا ضمن ارائه چند دیدگاه مطرح درباره چپستی زن از نظر آنان، سعی در ارائه چشم‌اندازی کلی از تعریف زن مدرن خواهیم داشت.

## ۵-۲-۱. نظریه تفاوت‌های جنسی «ماهیت ویژه زنانه»

این دیدگاه قائل به وجود ماهیتی ویژه برای زنان بوده و معتقد است که زندگی روحی زنان در شکل کلی خود، با حیات روحی مردان متفاوت است. زنان از لحاظ ارزش‌ها و منافع بنیادین خود، شیوه داوری ارزشی، خلاقیت ادبی، و تجربه زندگی و ساخت واقعیت اجتماعی، بینش و برداشتی متفاوت از مردان دارند (ریترز، ۱۳۸۹، ص ۴۷۰). آنان غالباً تحت تأثیر فروید با برداشتی زیست‌شناختی، ساختار شخصیتی متفاوت زن و مرد را به تفاوت‌های تناسلی نسبت داده، آن را عامل تفاوت و بعضاً بدبختی آنان می‌دانند و خواهان گسترش فناوری‌های لقاح مصنوعی‌اند. برخی نیز در این زمینه رویکردی زیستی - فرهنگی اتخاذ کرده‌اند. این تفکر با نشان دادن شواهدی از تأثیر فرهنگی در باورهای جنسیتی انسان، وضع جنسیتی او را امری کاملاً برساخته معرفی می‌کند (باقری، ۱۳۸۲، ص ۸۱-۸۶).

این رویکرد گرچه در یک دوره کاملاً منسوخ شد، ولی مجدداً شدت گرفته است. با پیشرفت‌های علمی به‌ویژه در زمینه علوم شناختی، وجود تفاوت‌های واقعی روان‌شناختی بین زن و مرد دوباره به‌طور جدی مطرح شد؛ چنان‌که شاهد شکل‌گیری موجی از فمینیست‌های سابق هستیم که به سبب توجه به همین تفاوت‌ها، با تأکید شدید بر احیای خانواده سنتی برای شکوفایی زنانگی، منتقد شدید فمینیسم شده‌اند (سوزنچی، ۱۳۹۹، ص ۲۰۰۲).

## ۵-۲-۲. انکار وجود زن: زن بودن یا زن شدن

برخی فمینیست‌ها معتقدند که مفهوم زن به ماهیتی مجعول اشاره دارد. این رویکرد با توجه به دیگر مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مدرن، دیدگاه شایع و غالب ادبیات علمی معاصر غرب و فمینیسم را تشکیل می‌دهد. سیمون دوبوار در کتاب *جنس دوم* تحت تأثیر اندیشه‌های ژان پل سارتر، معتقد است که جوهرهای تغییرناپذیری که ویژگی‌هایی چون زنانگی را تعیین می‌کند، وجود ندارد. کسی زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه بر اثر روابط و جامعه زن می‌شود (تانگ، ۱۳۹۱، ص ۳۱۹-۳۲۵).

این ایده تحت عنوان موج دوم فمینیسم، زیرمجموعه انسان‌شناسی فرهنگی است و در نتیجه به تأثیر فرهنگ بر انسان و نسبیت‌گرایی حاصل از آن معتقد است. با توجه به این مبانی نظری، فمینیست‌ها «به‌عنوان نماینده ادبیات علمی غرب پیرامون زنان» بیان می‌دارند که باید میان مشخصات بیولوژیک جنس‌ها و خصوصیت فرهنگی

– که تحت عنوان جنسیت مطرح می‌شود – فرق گذاشت. در نگاه آنان زنانگی بیش از یک موقعیت بیولوژیک بیشتر حاصل موقعیت اجتماعی – فرهنگی است و خصلت قراردادی دارد، نه ضرورتی طبیعی (فکوهی، ۱۳۸۸، ص ۳۳۲).  
 بنابراین براساس این رویکرد، نابرابری‌های جنسی موجود در جامعه از سازمان جامعه و فرهنگ سرچشمه می‌گیرد و از هیچ‌گونه تفاوت زیست‌شناختی یا شخصیتی میان زنان و مردان ناشی نمی‌شود؛ هرچند ممکن است افراد انسانی از نظر استعدادها و ویژگی‌هایشان با یکدیگر تا اندازه‌ای تفاوت داشته باشند؛ اما هیچ‌گونه الگوی تفاوت طبیعی مهمی وجود ندارد که دو جنس را از یکدیگر متمایز کند (ریترز، ۱۳۸۹، ص ۴۷۳).

جامعه چون به غلط زنان را از نظر فکری و جسمی ذاتاً ضعیف‌تر از مردان می‌دانسته، آنان را از دانشگاه، بازار کار و صحنه عمومی کنار می‌گذارد. همراهی این قضیه با قوانین تبعیض‌آمیز و ساختارهای اجتماعی و سیاسی معیوب علیه زنان، سرنوشت‌های اجتماعی متفاوتی را برای دو جنس رقم می‌زند که می‌توان با آموزش و ارائه امکانات مساوی، این تفاوت‌ها را از بین برد (ابوت و والاس، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷). براساس این رویکرد، پاسخ به این پرسش که «مذکر و مؤنث چیست؟»، بدهات خود را از دست داده است. دیگر ذات مذکر وجود ندارد؛ بلکه فقط تعریف‌های تاریخی، یعنی نسخ‌پذیر و نسبی یافت می‌شود. دیگر نمی‌توان برای تفاوت پایگاه زن و مرد به بنیادی طبیعی در تقسیم جنس‌ها متوسل شد (ریترز، ۱۳۸۹، ص ۴۷۴).

### ۳-۵. بازسازی مفهوم ماهیت کلی آدمی

نظریه غالب در میان فمینیست‌ها به پیروی از فلسفه حاکم بر مدرنیته اخیر، قائل به عدم وجود ماهیتی ذاتی و ثابت برای انسان و از جمله زن است. اما جریان متأخرتری تحت عنوان موج سوم فمینیست پدید آمده که دوباره بحث از وجود ماهیت‌های خاص از جمله ماهیت زنانه می‌کند؛ زیرا رها کردن افراد از وضع موجود و دعوت آنان به وضعی متفاوت و مطلوب، نیازمند تصویری از ماهیتی اصیل و مشترک است؛ زیرا با نسبیتهایی که مطرح شده، دیگر وجود وحدت‌بخشی به نام زن وجود نخواهد داشت تا بتوان براساس آن اقدامات عملی و رهایی‌بخش انجام داد (کرایب و بنتون، ۱۳۸۹، ص ۲۹۴).

اما با توجه به تحولات فلسفی جدید در غرب و تأکید بر نسبیتهای فرهنگی و عدم ذات‌گرایی، این ادعا به معنایی پذیرش ماهیتی ثابت و اساسی برای انسان‌ها نیست؛ بلکه به معنای تعیین فرضیه‌های کارآمدی است که به کمک آن می‌توان وضع انسان را قابل فهم کرد؛ هرچند که نباید این فرضیه‌ها ثابت و بدون تغییر در نظر گرفته شوند. درواقع باید دیدگاه‌های پیشین در این مورد را با توجه به نظریات متأخر فلسفی بازسازی کرد؛ به نحوی که امکان تغییر و تحول در عناصر ماهیت زائل نشود (باقری، ۱۳۸۲، ص ۸۷-۹۲). بنابراین طبق این رویکرد انسان ماهیتی مشخص و کلی دارد، اما این ماهیت در طول تاریخ و در جوامع مختلف متحول می‌شود. البته این ایده بیشتر جنبه آکادمیک دارد و هنوز نفوذ و تأثیر اجتماعی آن در زندگی روزمره کم است.

## ۶. بررسی ارتباط سبک زندگی زن مدرن با مبانی انسان‌شناسی غرب

### ۶.۱. هویت‌یابی براساس مصرف

با پذیرش اومانیسم در غرب و مرکزیت یافتن انسان در عالم، مسیرهای وجودی‌ای که پیش‌ازین، هویت و کیستی انسان را تعریف می‌کرد، از جمله دین و سنت، نامعتبر و مخدوش اعلام شد. این ایده در کنار مبانی متأخر انسان‌شناسانه غرب (انسان‌شناسی فرهنگی)، که انسان را فاقد ذات و به تعبیری فطرت مشترک انسانی می‌دانست، موجب شکل‌گیری مسئله جدیدی در انسان مدرن شد. آن مسئله این بود: «هن کیستم؟».

انسانی که تعریفی اصیل از جوهره خود نداشته باشد، دچار سرگردانی شده، برای ایجاد شخصیت و حس چه‌کسی بودن خود را در آینه دیگران می‌بیند. در این شرایط حتی آگاهی یک انسان از خویش، بازتاب افکار دیگران درباره اوست. در نتیجه وی برای رسیدن به حس هویت و چه‌کسی بودن و تکوین خود، نیاز به جلب توجه و تمرکز بر ظاهر دارد (کوزر، ۱۳۸۹، ص ۴۱۰).

برای انسان مدرن کسب حداقلی از احترام‌به‌نفس، یعنی داشتن حس شخصیت، از طریق آگاهی سطحی دیگران ممکن است؛ لذا افراد برای معرفی خود نیاز به راه‌حل‌های متفاوت و سریع دارند. مصرف‌نمایشی‌گزینه‌ای بود که تمدن مدرن برای این مسئله ارائه داد؛ زیرا مردم با انتخاب‌های مصرفی خود می‌توانستند ذوق و سلیقه و درنهایت تمایز و طبقه اقتصادی و فرهنگی خود را در شرایط جدید به عرصه نمایش گذاشته و از این طریق برای خود هویت کسب کنند. درحقیقت افاده‌فروشی و قریحه‌به‌کاررفته در مصرف، جزو تحولات به‌هم‌پیوسته عصر نوین است که در برابر سقوط تمایزهای مبتنی بر نظم سنتی پدید آمده است. به‌تعبیردیگر هر فرد و گروهی سعی دارد تا با مصرف کالاهایی خاص، هویت خود را به رخ بکشد (چنی، ۱۳۸۲، ص ۸۷).

مجموعه انتخاب‌های مصرفی که روایتی از هویت فرد ارائه می‌دهد در ادامه منجر به شکل‌گیری نوع مشخصاً مدرنی از طبقه‌بندی اجتماعی شد که سبک زندگی (Lifestyle) نام گرفت؛ زیرا نحوه و جزئیات مصرف روزانه افراد براساس منابع و امتیازات آنهاست که در میان اقشار متعدد برای فرد، تمایز ایجاد کرده و منزلت آنان را نشان می‌دهد (ر.ک: ابادری و چاوشیان، ۱۳۸۱). بنابراین به دلیل باز بودن زندگی اجتماعی مدرن، کثرت زمینه‌های کنش و تعدد مراجع اقتدار پذیرفته‌شده، انتخاب سبک زندگی برای ساختن هویت خویش و درپیش‌گرفتن فعالیت روزانه، بسیار اهمیت می‌یابد (چنی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷). انسان مدرن مجبور است هویت خود را در انواع انتخاب‌های خود جست‌وجو کند؛ همان‌طور که انتخاب‌های افراد در خوراک، پوشاک، فراغت و... سیال و متغیر است، هویت حاصل از آن نیز برای این افراد متحرک و سیال است (ر.ک: گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵-۱۲۰).



نمودار فرایند شکل‌گیری هویت براساس مصرف

### ۱-۶. تأثیر هویت‌یابی مدرن بر سبک زندگی زنانه

کارکرد نمایشی و تمایز آفرین مصرف، آنگاه اهمیت بیشتری می‌یابد که به این نکته توجه داشته باشیم که در وضعیت جدید زنان در میان گروه‌های جامعه، به‌ویژه در مقایسه با مردان از نظر هویت‌یابی با چالش‌های بیشتری روبه‌رو هستند؛ زیرا براساس دیدگاه غالب فمینیستی که مبتنی بر انسان‌شناسی فرهنگی است، مفهوم زن، ماهیتی معمول است و کسی زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه فرد بر اثر روابط جامعه، زن می‌شود و دیگر نمی‌توان به منظور درک تفاوت پایگاه زن و مرد به بنیادی طبیعی در تقسیم جنس‌ها متوسل شد (تانگ، ۱۳۹۱، ص ۳۱۹-۳۲۵).

این در حالی است که تا پیش از این جنسیت و نقش‌های وابسته به آن منبع هویت‌یابی مهمی برای زنان محسوب می‌شد. برای مثال: زنان در جوامع سنتی برای تعریف خود بیشتر به خصیصه‌های خانوادگی یا همسرانشان وابسته بودند؛ مثلاً ازدواج یکی از طرق مهم برای یافتن نام‌ونشان و پیوندهای عمیق بود؛ اما امروزه به‌واسطه سست‌شدن وابستگی‌های محلی و خانوادگی، و عدم امکان نشان دادن تمایزهای نسبی و خانوادگی، دیگر شانس چنین هویت و شخصیت‌یابی‌ای نیز برای زنان از دست رفته، یا نقش‌های جنسیتی نظیر والدگری، خویشاوندی و... فاقد ارزش و تهی از معنایی واقعی شده، به امری قراردادی تنزل یافته است.

در نتیجه زنان برای یافتن هویت و تمایز، بیشتر سردرگم شده‌اند؛ لذا آنان بیش‌ازحد باید تلاش کنند تا بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد و شخصی خود، مانند کنترل بدن، تنوع پوششی و آرایشی، موفقیت‌های شغلی و تحصیلی و رعایت مد سرمایه‌گذاری کنند. برای مثال بدن که از میان همه ظواهر، مستقیم‌ترین و در دسترس‌ترین وجهی است که می‌تواند حامل و نمایشگر تفاوت‌های شیوه زندگی و شکل‌های هویت باشد، به‌صورتی افراطی مورد توجه زنان قرار گرفت. این همان چیزی است که جسم را در عصر حاضر و در تمدن غربی به یک اصل تبدیل کرده است (ایلخانی پورنادری و شجاعی باغینی، ۱۳۸۹، ص ۲۶). لذا ما شاهد استقبال پرشور زنان از باشگاه‌های بدنسازی، عمل‌های جراحی زیبایی و آرایش‌های غلیظ هستیم؛ زیرا مصرف نمایشی برای زنان فرصتی برای تمایز و ابراز هویت فردی به‌وجود می‌آورد.

### ۲-۶. سبک زندگی مبتنی بر سلیقه

براساس مبانی فلسفی غرب هستی و واقعیت برای هر انسانی براساس نظام ارزشی و مبانی فرهنگی‌اش مشخص می‌شود، و همچنین فراورایتی که میان این انسان‌ها و تعاریفشان از واقعیت دآوری کند، وجود ندارد. این نسبیت معنایی و عدم اطمینان خاطر به‌تدریج موجب رها شدن کنشگر می‌شود؛ زیرا ساختارها و تابلوهای راهنمایی که طرز کار و جهت حرکت افراد را در جوامع سنتی و یا حتی تجدد اولیه تعیین می‌کردند، بی‌اعتبار شده، یا دیگر علامت یا دستورالعملی روی آن نقش نبسته است. در نتیجه تمام نظام‌های معرفتی که این‌همه

در زندگی روزمره نفوذ دارند، فقط ارائه‌دهنده امکاناتی متعدّدند، نه دستورالعمل‌ها و نسخه‌هایی ثابت و تضمین‌شده برای عمل (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۱۱۹-۱۲۳).

برخلاف فرهنگ مبتنی بر سنت (مذهب) که آداب و رسوم جاافتاده و اعتقادات مذهبی زندگی را در محدوده کانال‌های ازپیش‌تعیین‌شده قرار می‌دهد، انسان مدرن مجبور است در لحظه و با توجه به شرایط روز و ذوق و سلیقه شخصی، از میان امکانات متعدّد خود انتخاب کند. مجموع همین انتخاب‌هاست که سبک زندگی او را می‌سازد. در نتیجه سبک زندگی وی بازتابی از شرایط روز است؛ زیرا بر هیچ اصول ثابتی استوار نیست (همان، ص ۱۲۱). درواقع انسان مدرن انتخاب دیگری جز زیستنی حسابگرانه و گزینش‌های ذوقی و گذرا در برابر امکاناتی وسیع ندارد. اینجاست که کیفیت سبک زندگی مدرن و اجتناب‌ناپذیر بودن آن به طور ملموس‌تر قابل فهم می‌شود؛ یعنی نوعی سبک زندگی که در پرتو ماهیت متحرک هویت شخصی براساس انتخاب‌های مصرفی و عملکردهای روزمره بنا می‌شود. در نتیجه در برابر تغییرات احتمالی باز و پذیرا بوده و این روند منجر به متغیر و سیال بودن آن می‌شود (همان، ص ۵۱).

## ۲-۶. تأثیر محوریت‌یافتن سلیقه بر سبک زندگی زن مدرن

سبک زندگی سیال و بازتابی موجب می‌شود که هیچ مسیر ازپیش‌تعیین‌شده‌ای برای تصمیمات و انتخاب‌های فرد وجود نداشته باشد؛ در نتیجه همه چیز در لحظه و مبتنی بر سلیقه شخصی انتخاب می‌شود؛ اما زنان به دلیل مخدوش شدن هویت و نقش‌های جنسیتی، که سابقاً تأثیر مهمی در تشخیصشان داشت، دچار سیالیت مضاعفی شدند. باور به نقش‌های جنسیتی، بر باور هویت‌های جنسی متفاوت مردانه و زنانه مبتنی است. به عبارت دیگر نقش‌های جنسیتی جنبه‌های رفتاری هویت جنسی‌اند؛ بنابراین هویت فرد با بن‌مایه‌های طبیعی و روانی، و کارکردهای متفاوت دو جنس، منشأ تفاوت در نقش‌ها می‌شد (علاسوند، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۸۹-۹۰). در نتیجه زن مدرن می‌کوشد تا تقسیم کار جنسی، وجود دو عرصه عمومی و خصوصی و تعلق دادن زنان به عرصه خصوصی را از بین ببرد و مانع جامعه‌پذیر کردن کودکان (به‌نحوی که در بزرگسالی نقش متناسب با جنسیتشان را ایفا کنند) شود. به این ترتیب احتمال بروز هر نوعی از زندگی برای آنان ممکن است و سبک زندگی آرمانی، آن‌گونه می‌شود که هر فردی هر نوعی از سبک زندگی را که می‌پسندد، برگزیند؛ خواه این نوع زندگی در خانه شوهر تعریف شود، خواه در زندگی مجردی با روابط جنسی منعطف‌تر. بدین ترتیب شانس بروز هر نوع تعریفی از خود، برای دختران و زنان مدرن محتمل است. زنان در این رویکرد، اخلاق مسلط امریکایی اعم از جهت‌گیری اصلاح‌طلبانه، توسل به ارزش‌های فردگرایی، قدرت انتخاب، و آزادی و برابری در فرصت‌ها را می‌پذیرند. این نوع زندگی در تحقق آرمان‌های اساسی فرهنگ امریکایی مؤثر است (ریتزر، ۱۳۸۹، ص ۴۷۷).

## ۶۳. سبک زندگی، بازتابی از جریان قدرت

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناسی غرب، تطورگرایی است؛ هرچند که دیگر به شکل خام و اولیه‌اش وجود ندارد؛ اما زمانی که انسان بدون ملاحظه بعد معنوی و ذاتی و فاقد هدفی فراتر از این دنیا در نظر گرفته شود و به غیر از ذهنیت انسان، حقیقت و امر واقع ثابت دیگری برایش پذیرفته نشود؛ آنگاه هر کس بتواند قدرت ظاهری بیشتری به دست آورد (مردانگی، سفیدپوستی، ثروتمندی و...) موقعیت، اهداف و ارزش‌هایش به عنوان کانون مرکزی معنا و اصل پذیرفته شده و دیگران با چشم‌پوشی از ارزش‌ها و وجود خاص خود، خواهان اثبات شباهت با او و به دست آوردن ارزش‌هایش می‌شوند (ر.ک: پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۷۷-۱۸۰).

هر کس بتواند در اطلاعات دست ببرد، می‌تواند امور مدنظر خود را (که همان ارزش‌های نمادین خود باشد) ممتاز جلوه دهد. بنابراین گروهی که منابع قدرت را در اختیار دارند، مانند رسانه‌ها، سیستم آموزش و پرورش و... ذائقه و سلیقه موردنظر خود را به عنوان امری زیباشناختی و برتر مطرح کرده، برای خود حس تمایز و شخصیت انسانی ایجاد نموده یا به دنبال منافع اقتصادی و... توده جامعه را به سمت دلخواه خویش هدایت می‌کند (چنی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸).

بنابراین این آزادی در انتخاب بی‌حد و حصر نیست، بلکه نظام نظری و آموزشی جامعه مدرن از یک سو و نظام سرمایه‌داری و ساختارهای حاکم بر آن، از سوی دیگر به صورت غیرمستقیم با مبانی و جهت‌گیری‌های خاص خود، افراد جامعه را به سمتی خاص هدایت می‌کنند. برای مثال زنان در الگوی مصرف خود تا جایی آزادند که نظام سرمایه‌داری برای آنان کالا تولید کرده و رسانه‌ها آن کالاها را به عنوان گزینه‌ای مطلوب تبلیغ کنند؛ یعنی تا جایی آزادند که صنایع فرهنگی دست آنها را باز گذاشته است (همان، ص ۱۶۹).

## ۶۴. محوریت یافتن نقش‌های مردانه و انکار ارزش‌های زنانه در نتیجه تطورگرایی

حال اگر این مبانی انسان‌شناسانه غرب را که معتقد است تفاوت ذاتی میان زنان و مردان وجود ندارد و هر دو جنس در همه جهات اعم از ویژگی‌های ذهنی و خصیصه‌های روانی یا تعریفشان از موفقیت، شبیه یکدیگرند (ر.ک: هام، ۱۳۸۳، ص ۱۸۱؛ مشیرزاده، ۱۳۸۱، ص ۲۵۲) در کنار این واقعیت که مردان در طول تاریخ دارای قدرت بیشتری بودند و در نتیجه ارزش‌های آنان در جامعه اصل قرار گرفته و ارزش‌های زنانه در درجه دوم و فرعی محسوب شدند و هویت مردانه، هویتی مطلوب و اصلی، و هویت زنانه درجه دوم و فرعی شناخته شده است (دوبوار، ۱۳۸۰، ص ۱۷۲) قرار دهیم، آنگاه این امر موجب می‌شود از زنان انتظار رود که خود را به آنچه در جامعه مطلوب‌تر و ارزشمندتر است، شبیه کنند. بنابراین موفق بودن برای آنان یعنی چیزی شبیه به مرد شدن و در موقعیت او قرار گرفتن. در این صورت زنان باید تلاش کنند تا تفاوت‌های موجود را (که به اعتقاد خودشان کاملاً حاصل جبر تاریخ و ظلم ساختاری علیه زنان «و نه تفاوت‌های طبیعی» است) جبران کنند و به کپی کم‌رنگی از مردان شبیه شوند.



با توجه به این ایده، مقالاتی برای زنان نوشته و به آنان توصیه می‌شود که برای موفقیت چگونه لباس بپوشند، در دنیای مردان چگونه کار خویش را جلو ببرند، در ملاعام گریه نکنند، به ورزش‌های سنگین و رزمی علاقه نشان دهند، مستقل و خودکفا باشند و...؛ بنابراین به‌مرور شاید آنچه را بهترین ویژگی زنان (یعنی عطوفت و ارتباط خانوادگی، نه حرفه‌ای و با توجه به منفعت) باشد، از خاطر آنان و جامعه بزداید (تانگ، ۱۳۹۱، ص ۶۴). بی‌تردید این فرایند در زندگی زنانه اختلال ایجاد می‌کند؛ برای مثال عموم زنان برخلاف بسیاری از مردان، بیش از قدرتمند بودن به صمیمیت و مورد پذیرش واقع‌شدن، نیاز دارند؛ فرایندی که در رقابت‌های شغلی امروزی عکس آن رخ می‌دهد و فشار روحی مضاعفی را بر زنان تحمیل می‌کند.

### نتیجه‌گیری

اندیشه غرب در امتداد اندیشه اومانیستی خود، به این جهان‌بینی رسید که بالاتر از ذهنیت و فرهنگ انسانی، امر مطلق و ثابتی وجود ندارد. در نتیجه وجود هویت‌های جوهری و ذاتی نظیر هویت جنسی بدهاقت خود را از دست داد و به‌عنوان امری معمول مورد تردید قرار گرفت. بنابراین افراد به منظور معرفی خویشتن و کسب هویت و تمایز، به قضاوت دیگران و ویژگی‌های ظاهری و مصرف‌نمایشی متکی شدند که مجموعه این انتخاب‌های مصرفی و نمایشی، سبک زندگی انسان مدرن را می‌سازد. همچنین از آنجا که نظام ارزشی ثابت و خیروشر مطلق وجود ندارد، این انتخاب‌های مصرفی نیز (که مبنای هویت‌یابی انسان مدرن است) از هیچ‌گونه الگوی ازپیش‌تعیین‌شده‌ای پیروی نکرده، بر محور سلیقه شخصی هدایت می‌شود. در نتیجه به‌راحتی تحت تأثیر شرایط روز و جریان‌های غالب مد و... اغوا شده، تغییر می‌کند و به‌راحتی توسط صنعت فرهنگ و رسانه‌ها تحت کنترل اصحاب قدرت و سرمایه قرار می‌گیرد.

اما در این میان زنان دچار مخاطره شدیدتری هستند؛ زیرا از سویی در جوامع سنتی زنان کمتر براساس شاخصه‌ها و توانایی‌های فردی و بیشتر با وابستگی‌های خانوادگی شناخته می‌شدند که با مدرن شدن، این پایگاه تعریفی خود را از دست دادند و دچار خلأ شدیدتری گردیدند؛ از سوی دیگر در جامعه مدرن با برتری نقش‌ها و ارزش‌های مردانه مواجه می‌شوند؛ در نتیجه درصدد برمی‌آیند تا با نادیده‌انگاری ویژگی‌های خاص خود، شباهتی کم‌رنگ به مردان یابند و به‌این‌ترتیب تحت فشار مضاعفی قرار می‌گیرند.

## منابع

- ابادری یوسف و حسن چاوشیان، ۱۳۸۱، «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی؛ رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۲۰، ص ۲۸۳.
- ابوت، پاملا و کلر والاس، ۱۳۸۰، *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
- ایلخانی پورنادری، علی و محمدمهدی شجاعی باغینی، ۱۳۸۹، *پوشش و حجاب رویکردی جامعه‌شناختی*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی.
- باقری، خسرو، ۱۳۸۲، *مبانی فلسفی فمینیسم*، تهران، وزارت علوم تحقیقات و فناوری.
- پارسائیان، حمید، ۱۳۹۲ الف، «نظریه و فرهنگ: روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه علمی»، *راهبرد فرهنگ*، ش ۳۳، ص ۲۸۷.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۲، *جهان‌های اجتماعی*، قم، کتاب فردا.
- \_\_\_\_\_ و محمد طالی اردکانی، ۱۳۹۲، «روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی با تأکید بر رویکرد رئالیسم و نومیالیسم»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال چهارم، ش ۲، ص ۷۳-۹۶.
- تانگ، رزمی، ۱۳۹۱، *نقد و نظر در آمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، *فطرت در قرآن*، قم، اسراء.
- چنی، دیوید، ۱۳۸۲، *سبک زندگی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دوبوار، سیمون، ۱۳۸۰، *جنس دوم*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران، توس.
- دیویس، تونی، ۱۳۷۸، *اومانیزم*، ترجمه عباس مخبری، تهران، نشر مرکز.
- ریترز، جورج، ۱۳۸۹، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چ پانزدهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- سوزنچی، حسین، ۱۳۹۹ الف، «فطرت به مثابه یک نظریه انسان‌شناختی رقیب برای علوم انسانی مدرن»، *آیین حکمت*، ش ۴۴، ص ۳۸۷.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۹، *جنسیت و فطرت؛ گامی به سوی یک نظریه جنسی اسلامی*، *مطالعات جنسیت و خانواده*، سال هشتم، ش ۱، ص ۱۳۱-۱۵۳.
- صادقی فسائی، سهیلا، ۱۳۸۹، «ضرورت نظریه‌پردازی در حوزه مسائل زنان از تحقیق تا نظریه»، *مطالعات راهبردی زنان*، سال سیزدهم، ش ۵۰، ص ۱۸۵-۲۲۸.
- علاوند، فریبا، ۱۳۹۱، *زن در اسلام*، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- علی تبار فیروزجایی، رمضان، ۱۳۹۲، «بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی علم دینی و علم سکولار»، *قبسات*، ش ۷۱، ص ۴۷-۷۲.
- فاضلی، محمد، ۱۳۸۲، *مصرف و سبک زندگی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- فرامرز قزاملکی، احد، ۱۳۸۵، *روش‌شناسی مطالعات دینی*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- فعالی، محمدمتقی، ۱۳۹۷، *مبانی سبک زندگی اسلامی*، تهران، تیماس.
- فکوهی، ناصر، ۱۳۸۸، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، چ ششم، تهران، نشر نی.
- کوزر، لوئیس، ۱۳۸۹، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، چ شانزدهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- کرایب، یان، ۱۳۹۱، *نظریه اجتماعی مدرن (از پارسونز تا هابرماس)*، ترجمه عباس مخبر، چ هفتم، تهران، آگه.
- \_\_\_\_\_ و تد بنتون، ۱۳۸۹، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران، آگه.
- گران، تونی، ۱۴۰۱، *زن بودن*، ترجمه فروزان گنجی‌زاده، تهران، ورجاوند.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۹۲، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موققیان، چ هشتم، تهران، نشر نی.
- محمدپوره، احمد، ۱۳۹۲، *صد رؤس*، چ دوم تهران، جامعه‌شناسان.
- مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۱، *از جنس تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران، شیرازه.
- مهدوی کتی، محمدمسعود، ۱۳۸۷، *دین و سبک زندگی: مطالعه موردی شرکت‌کنندگان در جلسه مذهبی*، چ دوم، تهران، دانشگاه امام صادق. ☞
- هام، مگی، ۱۳۸۳، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی و فرح قره‌داغی، تهران، توسعه.